

درس نود و نهم:

اصل و اساس بحث قدم و حدوث

اساس مطلب مرحوم حاجی در مسئله قدم و حدوث

اساس مطلب مرحوم حاجی در مسئله قدم و حدوث بر این است که آنچه به آن قدیم می گویند آن است که وجود شیء مسبوق به عدم آن شیء نباشد یعنی سبقیت عدم ذاتی برای آن شیء وجود نداشته باشد، این را قدیم ذاتی می گویند که در قبال حدوث ذاتی است که عبارت است از مسبوقیت وجود شیء به عدم خودش، حالا مساوی است که سبق عدم آن شیء و وجود سبق زمانی باشد یا سبق غیر زمانی؛ سبق زمانی به این است که در یک زمانی اصلاً آن شیء وجود نداشته باشد مانند این کتاب، این فرش و این درودیوار که یک وقت نبودند یا اینکه مسبوق به سبق زمانی نباشد مانند این عالم که مسبوق به عدم زمانی نیست به خاطر اینکه هر وقت که این عالم خلق شد زمان هم از آن موقع با او خلق شد و چنین تصویری که قبل از این عالم زمانی بوده است که در آن زمان این عالم نبوده است، باطل است. به این قدیم زمانی و حادث ذاتی می گویند. با آن بیانی که ما عرض کردیم باید به مسئله از نقطه نظر طولی نگاه کرد، نه از نقطه نظر عرضی یعنی همین الآن که داریم صحبت می کنیم مسئله قدیم زمانی و حادث ذاتی برای این عالم هست و ما زمان را یک امر اعتباری فرض کرده ایم که چیزی غیر از تکوّن خود آن شیء نیست، همان طوری که مکان هم همین طور است. بناءً علی هذا طبق فرمایش مرحوم حاجی آن عدمی که ما در حدوث ذاتی لحاظ کرده ایم عدم مجامع می شود و دیگر عدم مقابل نیست. در بحث حدوث زمانی عدم مقابل مطرح می شود یعنی عدم یک شیء که مقابل با این وجود است و بدیل این وجود است محقق باشد و بعد آن وجود بیاید و آن عدم را طرد کند ولی عدم در مسئله حدوث ذاتی دیگر عدم مقابل نیست یعنی ما نمی توانیم در مورد ثابتات ازلیه، مفارقات نوریه و مجردات یا به طور کلی در مورد آن اصل تحقق عالم ماده قائل شویم به اینکه در یک برهه یک عدم مقابلی بوده است و وجود آمده و آن عدم مقابل را طرد کرده است، این مساوق با قول به حقیقت زمان در مورد مجردات و مفارقات نوریه است که باطل است چون زمان در مادیات است یا اینکه زمان در صور برزخیه هست اما دیگر در بالاتر نیست؛ در آنجا تقدّم و تأخّر هست ولی تقدّم و تأخّر رتبی است و تقدّم و تأخّر زمانی نیست، به عبارت دیگر در آنجا همه چیز ثابت است گرچه شیئی بر دیگری مقدّم است و اولیّت و اولویّت بر دیگری دارد ولی ثبوت در آن واحد و در مرتبه واحد برای همه موارد متأخّر و متقدّم مفروض است.

همان طوری که من الآن این سینی را در مقابل خودم می بینم و در این سینی یک لیوان و یک پارچ آب قرار گرفته است، لیوان در سمت راست من است، پارچ آب در سمت چپ من است، از این نقطه می توانیم

بگوییم که لیوان اول است و این پارچ بعد از این واقع شده است ولی اگر بخواهیم از نقطه نظر زمانی نگاه کنیم چه بسا این پارچ از نقطه نظر زمانی قبل از این لیوان درست شده است گرچه الآن در حضور و محضر ما این لیوان بر این پارچ مقدم است ولی از نقطه نظر واقع این پارچ بر این لیوان زماناً مقدم است. مسئله در ثابتهای همین طور است؛ در ثابتهای اصلاً قبل و وسط و بعد نداریم بلکه همه چیز در آن عالم حضور دارد گرچه یکی رتبتاً مقدم بر دیگری است، این ترتب یکی بر دیگری به این لحاظ است که از نقطه نظر تأثیر گذاری بر عالم ماده، این تأثیر می گذارد، بعداً او تأثیر می گذارد و بعداً دیگری تأثیر می گذارد ولی از نقطه نظر خود حضور آنها این طور نیست که اول این وجود پیدا کند، بعداً آن وجود پیدا کند و بعداً دیگری وجود پیدا کند. بناءً علی هذا کسی که چشمش به عالم ملکوت باز شده است هیچ تفاوتی از نقطه نظر حضور و وجود حوادث و اشیاء در نفس خود، بین گذشته و حال و آینده نمی بیند بلکه تمام امور را نه تنها ممکن بلکه متحقق می بیند؛ اینکه متحقق می بیند یعنی گذشته و حال و آینده از نقطه نظر وجود پیش او علی السوئی هستند. ولی ما این طور نیستیم، ما نسبت به گذشته یک نظر داریم، نسبت به الآن یک حال داریم و نسبت به آینده حال دیگری داریم؛ نسبت به گذشته حالت یأس داریم چون دیگر به آن نمی رسیم، نسبت به حال حالت وجدان داریم و نسبت به آینده حالت شک و تردید داریم، این مسئله به خاطر این است که وجود ما وجود مادی است و لازمه حضور صور اشیاء تحقق آن صور در عالم ماده است و چون هنوز این صور در عالم ماده متحقق نشده اند لذا وجود مادی ما هنوز به آن صور نرسیده است. بله اگر وجود مادی ما با آن صوری که بعداً متحقق می شوند معیت پیدا کند، آینده و حال و حاضر برای ما علی السوئی خواهند شد یعنی انسان با همین بدن مادی خود را به آینده برساند یعنی آینده را پیش خودش وجدان کند، این حضور صور اشیاء آینده در پیش انسان می شود که دیگر در این صورت زمان برداشته می شود و در اینجا دیگر مطالبی هست که در عرفان نظری از آن بحث می شود؛ مسئله بسط زمان مطرح می شود،^۱ مسئله قبض زمان مطرح می شود که دیگر همه اینها مربوط به آنجا می شود. آن مطلبی که فعلاً برای ما در اینجا مهم است این می باشد که آن عدم مجامعی را که ما در مسئله حدوث ذاتی به آن معتقد هستیم، عدمی است که از نقطه نظر ضرورت وجود، به ماهیت خود آن شیء برمی گردد یعنی ماهیت آن شیء ضرورت وجود ندارد ولی قدیم ذاتی به آن ماهیت و وجودی گفته می شود که مصاحب و معیت با عدم مجامع را ندارد یعنی ضرورت وجود برای قدیم ذاتی ثابت است، این را عدم مجامع می گوییم.

تعریف عدم مجامع

لذا اگر در بعضی جاها به این مسئله اشکال شده است به این وسیله به آن اشکال پاسخ داده می شود که

^۱ جهت اطلاع بیشتر به روح مجرد، ص ۵۸۲ - ۵۸۴ رجوع شود.

عدم مجامع عبارت است از آن عدم ضرورت وجود شیء که حتی با خود شیء معیت دارد، در وقتی که خود این لیوان در مقابل من هست باز عدم ضرورت وجود با این لیوان معیت دارد و به لحاظ اینکه آن عدم ضرورت وجود به ذات برمی گردد و آن ذات بر آن وجود متقدم است یعنی آن ماهیت متقدم بر وجود است بنابراین این عدم همیشه با این ذات همراه و همدم خواهد بود، به خلاف قدیم ذاتی که عبارت است از طرد عدم ضرورت وجود شیء بر آن شیء، این را طرد می کند، همیشه و در هر زمان هیچ گاه هیچ عدم ضرورتی بر این وجود حاکم نبود بلکه همیشه ضرورت وجود بر این ذات حاکم بود، این قدیم ذاتی است و این هم حادث ذاتی است.

تعریف دهر بنا بر اصطلاح مرحوم میرداماد

مرحوم حاجی تا اینجا مسئله حدوث و قدم را بیان کرده اند. مطلب دیگری مرحوم میرداماد مطرح کرده اند که عبارت است از حدوث دهری؛^۱ دهر عبارت است از عالم وجود، عالم وجود بر طبق مراتبی که دارد - مراتب تجرد و مراتب غیرتجرد - تفاوت پیدا می کند. به طور کلی از مبدأ اعلی که وجود حق متعال است تا عالم ناسوت و عالم ملک را - بنا بر اصطلاح مرحوم میرداماد - دهر می گویند. مرحوم میرداماد تمام اشیاء در عالم را در این دهر انداخته است؛ از عالم ناسوت، عالم مثال، برزخ، ملکوت علیا، ملکوت سفلی، جبروت، لاهوت و حتی خود وجود پروردگار، همه را در دهر انداخته است. البته قضیه را راجع به خدا کنار گذاشته است و وعاء آن را چیز دیگر گرفته است؛ همان سرمد گرفته است اما راجع به غیر، همه را در دهر گرفته است ولی صحبت در این است که ما غیر از خود این مخلوقات در این عوالم امکانیه، چیز دیگر و ظرف دیگری به نام دهر نمی بینیم تا اینکه این مخلوقات را داخل آن بیندازیم، همان طور که ما در عالم ناسوت قائل به مکان نشده ایم و در اینجا نتوانستیم مظروف به ظرف واقعی را بپذیریم و مکان را یک امر انتزاعی از تحقق یک متمکن در عالم خلق یعنی در عالم ملک پنداشتیم، از همین جهت نمی توانیم وعاء و ظرفی را برای عوالم ربوبی تصور کنیم که آن ظرف در خودش و در آن محوطه وجودی خودش تمام این مخلوقات عوالم ربوبی را جا داده باشد که عبارت است از عالم ملکوت، جبروت، لاهوت و اقسامها.

تعریف وعاء رتبی

پس این دهر عبارت می شود از یک مکان انتزاعی متناسب با خود آن عالم، آن وقت وعاء رتبی می شود، وعاء رتبی یعنی هر معلولی در علت خودش در عالم دهر داخل است و هر معلولی به عدم خودش در مرتبه علت مسبوق است که آن علت هم به عدم خودش در مرتبه علت مسبوق است تا اینکه به مبدأ اعلی برسد بنابراین این سبقی که در اینجا لحاظ شده است سبق زمانی نیست چون در آنجا زمان مطرح نیست بلکه سبق

^۱ القیسات، ص ۶.

عدم بر آن وجود، سبق دهری می شود یعنی سبق رتبی می شود، علت در مقام ذات خودش بر معلول متقدم است و معلول از آن علت نشئت می گرفته است. از نقطه نظر تمثیل به عالم ماده ما می توانیم حرکت دست با حرکت این لیوان را در اینجا مثال بزنیم؛ الآن این لیوان از جای خودش حرکت می کند، حرکت لیوان از جای خود به واسطه حرکت دست از جای خود است چون دست از اینجا تا اینجا حرکت می کند پس این لیوان هم از اینجا تا اینجا حرکت می کند، درست شد؟! اگر دست حرکت نکند لیوان حرکت نمی کند، کدام حرکت مقدم است و کدام متأخر است؟ آیا می توانید بگویید که حرکت دست زماناً مقدم بوده است و بعد حرکت لیوان؟ یعنی اول دست من حرکت کرد یک ساعت بعدش لیوان حرکت کرد؟ این طور نیست و نمی توانید بگویید. شخصی می گفت که یک نفر از دست ما ناراحت شد و ما از دست او فرار کردیم، او یک لگد به ما زد و لگدش سر کوچه به ما خورد! حالا این طور نیست که ما الآن یک دستی حرکت دهیم و یک دقیقه بعد این لیوان حرکت کند.

تعریف سبق رتبی

از آن نظر هم ما می دانیم که قطعاً حرکت لیوان مستند به حرکت دست است، این قضیه سبق رتبی می شود؛ سبق رتبی یعنی این حرکت زماناً مقدم بر این نیست بلکه رتبتاً مقدم است؛ یعنی علت در مقام خودش که این دست من است، حرکت دست من برای حرکت این لیوان علت است، این حرکت دست من در مقام علّیت بر این حرکت لیوان در مقام معلولیت مقدم است. شما همین مسئله را در عوالم ربوبی پیاده کنید، عالم مُلک نسبت به عالم ملکوت سبق عدم رتبی دارد یعنی ملکوت در مقام ذات خودش برای عالم مُلک علت است اما سبق زمانی ندارد، اصلاً زمانی در اینجا نیست، اصلاً ما نمی توانیم زمان تصور کنیم، ملکوت مُلک را خلق کرده است، «قبل» از او بوده است یا نبوده است، اصلاً «قبل» معنا ندارد.

چون این «قبل» مربوط به آنجایی است که زمانی باشد بعد ما اشیاء را نسبت به همدیگر بسنجیم، در عالم ملکوت که اصلاً زمان نیست، خلقی هم که در آن عالم می کند خلق زمانی نیست، حالا که خلق کرده است بعد ما خودمان در سلسله عرضیه نگاه می کنیم و می گوئیم که این خلقی که کرده است یک مدت از آن گذشته است، درحالی که اگر ما به دقت نگاه کنیم اصلاً گذشت را نباید ببینیم؛ من باب مثال مسئله ای در اینجا مطرح می کنم که از این مسئله به این نکته می رسیم و آن مسئله این است که - این مطلب مطرح نشده است ولیکن ما می توانیم این را به عنوان یک مثال بیان کنیم - الآن شما این فیلم ها را که تماشا می کنید یک امر ثابتی می بینید که مثلاً در یک فیلم این شخص از اینجا حرکت کرد و چند قدم برداشت و به آنجا رفت یا اینکه فیلمی به شما نشان می دهند که شخصی را می بینید که ثابت نشسته است و صحبت می کند، اینکه الآن به شما نشان می دهند که این آقا صحبت می کند و نشسته است و شما این را یک شیء ثابت می بینید آیا در واقع آن فیلم هم یک

عکس به شما ارائه داده است یا عکس‌های متعدد به شما ارائه می‌دهد؟! این طور که نقل می‌کنند: - من که نمی‌دانم، حالا تحقیق نکرده‌ام - در هر ثانیه بیست و چهار عکس باید رد شود تا اینکه انسان یک شیء را ثابت ببیند، اگر قرار باشد بر اینکه این بیست و چهار عکس به ده عکس تبدیل شود، دیگر آن شیء در این موقع ثابت نیست، دائماً ظهور پیدا می‌کند و محو می‌شود، ما یک امر ثابت را در آنجا نمی‌بینیم، چرا؟ به خاطر اینکه خود چشم ما در هر ثانیه بیست و چهار مرتبه عکس برمی‌دارد، یک وقت من چشم را باز می‌کنم و می‌بندم، اینکه باز می‌کنم و می‌بندم، - با یک باز کردن و بستن که کمتر از یک ثانیه است - در وقتی که چشم‌هایم را بستم دیگر صورت شما در من نیست، وقتی دوباره باز می‌کنم دوباره صورت شما در ذهن من می‌آید.

اینکه من الآن شما را یک امر ثابت می‌بینم و دائماً شما را محو و اثبات نمی‌بینم که رفت و آمد کنید - آیا دیده‌اید که بعضی‌ها مرتباً سرشان را از در بیرون می‌کشند و دوباره داخل می‌آورند؟! - به خاطر این است که چشم ما در هر ثانیه بیست و چهار عکس برمی‌دارد چون این عکس‌ها پشت سرهم است بنابراین این عکس یک امر ثابتی در اینجا جلوه می‌کند، چرا ثابت جلوه می‌کند؟ به جهت اینکه آن عکس اولی که چشم برمی‌دارد به حافظه می‌دهد، طبعاً تا این حافظه می‌خواهد ببیند که این چه بوده است، عکس دوم در حافظه می‌آید، دوباره تا حافظه می‌خواهد ببیند که این چه بوده است، عکس سوم می‌آید و در حافظه می‌رود، در یک ثانیه بیست و چهار مرتبه [این اتفاق می‌افتد] یعنی خدا قوه دراکه ما را طوری قرار داده است که ذهن ما مرتباً بیست و چهار مرتبه این عکس را می‌گیرد، وقتی که ذهن ما [آن عکس‌ها را] گرفت آن شیء را به عنوان یک امر ثابت یعنی غیر قابل زوال و زائل نشدنی، می‌پنداریم و الاً زائل شدنی بود مثل اینکه شما با سرعتی از یک جا می‌گذرید یا ماشین با سرعتی حرکت می‌کند، قبل از اینکه شما ببینید چه بوده است ماشین رد می‌شود آیا شما در این صورت آن را یک امر ثابتی دیده‌اید؟! خیر، رد شده‌اید و محو شده است، درست شد؟! شما اگر بخواهید با سرعت هواپیما که مثلاً هزار کیلومتر در ساعت است از روی زمین رد شوید، آیا می‌توانید اشیاء را ببینید؟! خیر، چرا؟! به خاطر اینکه هواپیما بسیار بیشتر از آن سرعتی که چشم شما اشیاء را نگاه می‌کند [یعنی] بیست و چهار عکس در هر ثانیه حرکت می‌کند مثلاً دویست عکس در هر ثانیه بنابراین شما همه اشیاء را مات می‌بینید و دیگر به تشخیص نمی‌بینید. پس در واقع ما در هر ثانیه‌ای بیست و چهار عکس برمی‌داریم تا این را ثابت می‌بینیم ولی در واقع ما بیست و چهار تا عکس در اینجا دیده‌ایم، این طور نیست که یک عکس ثابت باشد، درست شد؟! شما همین قضیه را در عالم خلق پیاده کنید، از نقطه نظر ارتباط ملک با ملکوت، در هر ثانیه‌ای خلق جدیدی ایجاد می‌کند، وقتی در هر ثانیه یک خلق جدید ایجاد شد پس مسئله زمان دیگر پی کارش می‌رود و ما نمی‌توانیم بگوییم که این قبلاً بوده است، دیگر قبلی ندارد بلکه این الآن درست شد، آن الآن درست شد، دیگری الآن درست شد یعنی شما به هر چیزی نگاه کنید همین الآن درست شده است پس دیگر قبلی در اینجا نداریم، اصلاً

به‌طور کلی همهٔ مباحث پی‌کارش می‌رود.

مسئلهٔ قدم زمانی و حدوث زمانی و مسئلهٔ قدیم زمانی، تمام اینها از نقطه‌نظر جعل که در هر آنی این سلسلهٔ طولیه به معلول افاضهٔ وجود می‌کند، این معلول قطعاً غیر از معلول قبلی بوده است، یک معلول جدید و حادثی است تا ما بخواهیم به این نگاه کنیم یک معلول دیگری پشت آن آمده است، یک معلول دیگر آمده است که اصلاً ربطی به او نداشته است، همهٔ اینها مربوط به این است که در هر ثانیه خلق جدیدی است. فقط و فقط تنها شیئی که راسم وحدت است، ربط بین این و علت است، فقط او راسم وحدت است و الاً خود ماده فی حدّ نفسه اصلاً ثبوتی ندارد تا اینکه ما برای آن ثبوت زمان‌سنجی کنیم مثلاً این ماده در این عالم خلق شد، حالا یک سال از این ماده گذشت، دو سال گذشت، این ماده تبدیل به این شد، تبدیل به آن شد، هزار سال، صد هزار سال، همهٔ این مسائل کنار می‌رود البته اینها مسائلی است که باید روی آنها فکر شود. تلمیذ: در حرکت جوهری دائماً تبدیل و تبدل جوهر است.

استاد: اگر شما حرکت جوهری را بخواهید ترسیم کنید؛ در واقع حرکت جوهریه به آن معنایی که یک امر ثابتی شروع به حرکت می‌کند، آن امر ثابت اصلاً وجود ندارد، تمام عالم حرکت محض می‌شود یعنی اصلاً در واقع متحرکی نداریم، امر ثابتی نداریم. بله، یک راسم وحدتی هست که آن ربط بین علت و معلول است که آن ربط برای ما می‌نمایاند که یک امر ثابتی حرکت می‌کند، این طور می‌نمایاند ولی در واقع ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱، یعنی در هر آنی، در هر صدم آنی و

مرحوم میرداماد از نقطه‌نظر سبق عدم رتبی قائل به سبق عدمی هستند البته مطلب صحیح و درست است، هر معلولی در مقام علتش عدم است و هر علتی در مقام معلول واجد معلول است گرچه این معلول همیشه با علت معیت داشته باشد، این اشکال ندارد. البته ما می‌توانیم این را به همین عدم مجامع هم تعبیر کنیم؛ به‌خاطر اینکه همهٔ اینها متقارب هم هستند چون بحث امکان ذاتی فقط در مورد ماهیات مملکی نمی‌آید بلکه ماهیات مجرد هم در آنجا می‌آید و امکان ذاتی در مورد آنها هم هست چون آنها دارای ماهیت و حدوث ذاتی هستند. فقط قدیم ذاتی یک فرد است و یک وجود است، بقیهٔ حوادث ذاتی هستند. شاید از این نقطه‌نظر باشد که بعضی‌ها مثل ملاصدرا مطلب مرحوم میرداماد را نپذیرفته‌اند^۲ و اصل را همان امکان ذاتی و حدوث ذاتی برای اشیاء گرفته‌اند که همیشه همان سبق عدم مجامع با او هست، آن عدم مجامع به ماهیت و به امکان برمی‌گردد؛ عدم ضرورت وجود و عدم ضرورت عدم که با آن شیء مصاحبت و معیت دارد. بنابراین داریم

^۱ سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۰.

«هر روز خداوند در ارادهٔ خاص و شأن جدیدی است.»

^۲ الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۲۷۳.

می بینیم که این الآن شیشه است بعد تبدیل به خاک می شود بعد تبدیل به آب می شود بعد تبدیل به گیاه می شود؛ همه عالم تغییر می کند ولی چون اینها به عبارت امروزی ها روتین است یعنی خیلی یکنواخت و قشنگ است لذا می گوئیم که این یک امر عادی است که قبلاً انجام شده است یعنی خدا یک مشتی درست کرده و کنار ریخته است و آنها شروع به فعل و انفعال، فعالیت و زاد و ولد کرده اند و همه تغییراتی که می بینیم خودش انجام می شود.

تلمیذ: موجود ربطی...

استاد: دیگر وجود ربطی را مشاهده نمی کنیم.

تلمیذ: پس اختیار ما چه می شود؟!

استاد: آقا جان خدا خیرت دهد ما را رها کن!! قضیه جبر و اختیار سر جایش می آید، قشنگ دو دو تا چهارتا، چنان برای شما جبر و اختیار را روشن کنیم که اصلاً شما بگویید که تفویضی هستید، خوب است؟! تفویضی تفویضی!! می خواهی یک دقیقه از اختیار هم بفتی دوباره هم با اختیار هستی.

تفسیر روایت: «لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»

«ما» ای در کار نیست جان من، پس دیگر جبری نیست! مسئله جبر، مسئله اختیار و مسئله تفویض، تمام اینها مترتب بر یک وجود مستقل منحاز از وجود علت است، وقتی گفتیم که همه عالم یک فرد است، دیگر جبر و اختیار نیست، [فقط] توحید می ماند؛ «لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۱ یعنی همان توحید که البته مرحوم انصاری هم فرموده اند که مسئله جبر و اختیار بدون عرفان برای کسی حل نخواهد شد، بیخود هم زحمت نکشید، این یکی را قلم بکشید!

ما شیخی را نزد دکتر بردیم، آن شخص گفت: «آپول»، شیخ گفت که آقا این را قلم بکشید، دکتر می گفت که آقا فلان چیز، شیخ می گفت که این یکی را هم قلم بکشید! هر چه می گفتند، می گفت که قلم بکشید! دکتر گفت که آقا برای چه اینجا آمدی؟! شیخ کذایی بود، آن قدر تعریف کردیم که آیه الله فلان است، شخص گفت که نگاه کن چه کسی را به اینجا آورده اند! آیه الله فلان است! می گفت که از آن قرص و کپسول ها بدهید! آپول ندهید! قلم بکشید!

إن شاء الله در جلسه بعد تتمه بیان مرحوم حاجی در حدوث دهری را می گوئیم و دیگر از آن خارج می شویم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ التوحید (للسدوق)، ج ۱، ص ۲۰۶.